

بحران کاپیتالیسم پذیرش محتوم مارکسیسم نیست

قسمت اخیر

مراکز اصلی قدرت یا سرمایه داران بزرگ، بر علاوه تولید تقاضا از طریق نشر اعلانات، ذهنیت ها را برای مصرف امتعه تولیدی مورد نظر طوری آماده میسازند که تصاویر اعلان در هنگام خرید در ذهن خریدار رژه میروند و بدینگونه انتخاب افراد را محدود مینمایند.

در این اعلانات هرگز فیلسوف، دانشمند و یا طبیعی را در حال مصرف امتعه مورد نظر نشان نمیدهند؛ بلکه عموماً از آن عده از ستاره های سینما که از لحاظ شهوانی احساس برانگیز اند، ملکه های زیبایی و ورزشکاران شناخته شده استفاده میشود.

هدف این امر رجعت دادن اذهان عامه در جهاتیست که پرداختن و مشغولیت عوام به آنها دوام تحمیل اراده حکام را بیمه مینماید.

اگر در اعلانات از دانشمندان عرصه علوم، اطبا و فیلسوفان استفاده به عمل آید، عوام بیشتر از هرچیز به علم و فلسفه پرداخته و مشکلاتی را در برابر تحمیل اراده حاکم ایجاد خواهد کرد.

زمانیکه طفلی از طریق صفحه تیلویزیون ملاحظه مینماید که چگونه هنرپیشه سینما، ملکه زیبایی، ورزشکار و یا آوازخوانی مورد استقبال جنون آمیز قرار میگیرد، بدون شک دستیابی به آن مقام بیش از هر چیز دیگری برای طفل و یا نوجوانی که شخصیتش در حال اکمال است کسب اهمیت نموده ذهنش را به خود مشغول نگهمیدارد.

بنابراین حکام حقیقی و عقب پرده جوامع سرمایه داری به مثملین و مجریان ظاهری حاکمیت هدایت داده اند تا اذهان عوام را فقط در مسایل جنسی، ورزشی و موسیقی مصروف نگهداشته، تا حد توان به همان عرصه ها اهمیت بخشند.

به همین دلیل امروزه هدف تقریباً تمام اطفال و همراهین جوامع سرمایه داری را فوتبال، سینما و موسیقی تشکیل داده و آهسته آهسته عوام را از پرداختن به مسایلی که برای حکام مشکل آفرینند، دور نموده اند.

در مورد تحدید سرمایه نکاتی را در مباحث قبلی تذکر دادیم و اینک به مسأله قدرت و حاکمیت میپردازیم تا باشد شیوه هایی را برای تحدید تحمیل اراده فرد و یا گروهی از افراد بر اکثریت پراکنده در نظر داشته باشیم.

کمونیسم کمتر به مسأله قدرت پرداخته و دولت را در هر شکل آن زاده مناسبات حاکم بر جوامع طبقاتی دانسته و آنرا مردود میدانند. اینکه این طرز دید بر کدام نقیصه تیوری کمونیسم استوار است موضوعیست که قبلاً به آن پرداخته شد و با اظهار خلاصه این مطلب اکتفا مینمائیم که مارکس اصولاً شخصیت حقوقی تحت نام دولت را مردود دانسته و آنچه کمونیستیکه بعد از او آمده و در چوکات دولتها به تحمیل اراده خویش پرداخته اند، یگانه حکومتی را که به رسمیت میشناخته اند حکومت دیکتاتوری پرولتاریا بوده است تا با توسل به آن، شرایط را برای ایجاد جامعه کمونیستی نوع مارکسیستی آماده سازند.

امروزه نظام دیکتاتوری در هر شکل آنکه باشد مردود شناخته شده و یگانه نظامیکه امروزه مورد حمایت و پشتیبانی کتله های وسیعی از افراد بشری قرار دارد، نظام دموکراتیک است که ذیلاً به آن پرداخته میشود:

۲- نظامهای دموکراتیک و تقسیم قوا:

شکل جدید دولت ها به مثابه سیستم ملی نتیجه مستقیم انقلاب صنعتی در اروپاست. طوریکه از ملاحظه تاریخ برمی آید در تمام ادوار قبل از تأسیس حکومت مشروطه و دولت های ملی که مشخصه نظام های کاپیتالیستی در حال انکشاف اند، قدرت نقش سرمایه ساز را داشته است؛ در حالیکه پس از ایجاد نظام کاپیتالیستی، سرمایه در نقش قدرت ساز ظاهر گردیده است. این دگرگونی علی و معلولی مشخصه جوامع مترقی و صنعتی است.

مناسبات فیودالی به مثابه یکی از مشخصات نظام های مطلقه مانعیست که بر سر راه ایجاد نظام های مشروطه قرار میگیرد. این موضوع را میتوان در کشور های عقب مانده جهان سوم، که با تقلید از کشور های مترقی شمال تلاش ورزیده اند تا نظام مشروطیت را جانشین نظام مطلقه نمایند، به خوبی ملاحظه کرد. این مطلب به مفهوم آن نیست که گویا کشور های جهان سوم فاقد فرهنگ دموکراسی اند. این یک اشتباه محض است که جامعه بی را فاقد فرهنگ دموکراسی میخوانند؛ زیرا دموکراسی چیزی به غیر از تناسب و هم آهنگی شیوه حاکمیت با فرهنگ حاکم بر جامعه نیست و دولت ها هر کدام بر اساس قرارداد اجتماعی ای که ژان ژاک روسو و سایرین از آن مفصلاً بحث نموده اند به

وجود آمده و اهداف معینی را دنبال مینمایند. در عقد این قرارداد طیف وسیعی از افراد اجتماع بشری سهیم بوده اند. بنا براین میتوان گفت که ایجاد دولت ها خود اساس دموکراتیک دارند؛ مگر تفاوت میان شیوه های حاکمیت از تفاوت میان اشکال مختلف دموکراسی ناشی میشود. اکثراً گفته میشود که دموکراسی شکل واحدی ندارد و این تفاوت میان اشکال دموکراسی از تناسب میان فرهنگ و شیوه حاکمیت ناشی میشود. بناءً میتوان ادعا نمود که هر فرهنگ، دموکراسی متناسب با خود را ارائه میدهد و هیچ جامعه بی را نمیتوان سراغ نمود که فاقد فرهنگ دموکراسی باشد. با این برداشت، دولت ها از حیث ارتباط آنها با دموکراسی سه نوع اند:

- دولت هائیکه دموکراسی حاکم در آنها با فرهنگ جامعه مربوط در هماهنگی کامل قرار دارد. دولت های مرفعی جهان را میتوان در این ردیف قرار داد.

- دولت هائیکه فرهنگ اجتماعی در آنها رشد نموده و شیوه حاکمیت تا هنوز بر مبنای فرهنگ گذشته در آنها استوار است. این نوع دولت ها همه استبدادی اند و هر تحول ممکن در دستگاه رهبری متضمن ایجاد نظام دموکراتیک در آنهاست.

- دولت هائیکه فرهنگ اجتماعی آنها عقب مانده تر از شکل دموکراسی ایست که میخواهند بر جامعه تحمیل نمایند. دولت های با دموکراسی تقلیدی را میتوان در این کتگوری قرار داد. اکثراً تحولات در اینگونه نظام ها به ایجاد دولت ها و حکومت استبدادی می انجامد.

بناءً در جوامعیکه مردم آن، از لحاظ فرهنگ اجتماعی هنوز استبداد پذیرند، دولت های سختگیر، تا زمانیکه مانع رشد عادی فرهنگ در جهت استبداد زدائی نگردیده اند، دموکراتیک ترین نظام ها را تشکیل میدهند. به همین گونه در جوامعیکه فرهنگ آنها از شکل دموکراسی تقلیدی ایکه دولت ها میخواهند به آنها تحمیل نمایند عقب مانده تر است، هر ج و مرج حاکم گردیده رجوع به سختگیری به مثابه ضرورت عینی مطرح خواهد شد.

دولت های حاکم بر کشور های جهان سوم شامل دو کتگوری اخیرند؛ زیرا این کشور ها تناسب میان فرهنگ و شیوه حاکمیت را که همان شکل دموکراسی است نادیده گرفته و به آن توجه نمی نمایند.

و اما تفکیک قواء:

نظریه تفکیک قواء قرنهای قبل از مونتسکیو در مباحث فلسفی مطرح بود. افلاطون را بانظریه دولت مرکب میتوان در زمره انانی قرار داد که برای نخستین بار مسأله تفکیک قواء را مطرح نموده اند. در قرون وسطی کلیسا نیز در ابتدا اصل تفکیک قوا را به شیوه دیگری پذیرفت مگر بعد از چندی آنرا مردود دانست. تا اینکه ژان لاک انگلیسی تفکیک قوا را به ترتیب مشابه به نظریه مونتسکیو مطرح نمود مگر با این تفاوت که ژان لاک قوه مقننه و قضائیه را تحت نام واحد قوه تقنینیه مطالعه میکرد و قوه دیگری را به نام قوه خاصه یا احتیاطی برای اجرای مسایل آنی بخصوص در هنگام تعطیل مقننه پیشبینی مینمود.

مونتسکیو که طی اقامت دوساله اش در انگلستان تحت تأثیر آزادیهای فردی در آنکشور قرار گرفته و بدون شک آثار و عقاید جان لاک را نیز از نظر گذرانده بود، پس از عودت به فرانسه نظریات لاک را در رابطه به تفکیک قواء بسط داده به نتیجه تفکیک سه گانه ایکه امروز معمول است نایل آمد.

هدفی را که مونتسکیو در تقسیم قواء دنبال مینمود مهار نمودن قدرت تمرکز یافته در دست شاه بود. در رژیم شاهی ایکه مونتسکیو تحت اداره آن زندگی مینمود، شاه محور اصلی قواء اعم از تقنینیه، اجرائیه و قضائیه را تشکیل میداد. امروزه هدف از تقسیم قواء را مهار نمودن قدرت تشکیل میدهد، صرفنظر از اینکه چه کسی آنرا تمثیل مینماید و به همین دلیل نظریه تقسیم قواء از اعتبار برخوردار است.

آنچه که باید به آن توجه داشت، تغییر شیوه های تحمیل قدرت است. اگر قدرت در نظام شاهی از طریق شاه و نزدیکانش بالای مردم تحمیل میشد، امروزه از طریق جمعی که بنام حزب تشکیل گردیده و در رأس آن رئیس حزب قرار دارد بر مردم تحمیل میشود. حزب برنده انتخابات بر علاوه کسب کرسی ریاست حکومت، کرسی های پارلمانی را نیز احراز مینماید و به نمایندگی از حزب خویش که رئیس آن در رأس حکومت قرار دارد فعالیت مینماید. در بعضی کشور ها پارلمان و در بعضی از کشورها رئیس حکومت اعضای دیوان عالی قضاء را که همان قوای قضائیه میباشد انتخاب مینماید. بدینگونه ملاحظه میگردد قدرتی را که شاهان در نظامهای سلطنتی با اطرافیان خویش بر مردم تحمیل مینمودند امروزه رئیس جمهور با اعضای حزب خویش تمثیل مینماید و حضور مردم در چوکات قوای سه گانه بسیار کم رنگ است.

در گذشته، از آنجائیکه شاه در ذهنیت سیاسی جامعه غیر قابل تغییر بود، تفکیک قوا به گونه‌ی بی‌گانه‌ی مونتسکیو انرا وضع نموده است. حایز اهمیت بود. از جانب دیگر احزاب سیاسی آن زمان آنقدر رشد نکرده و یا اصلاً حزب سیاسی به شکل امروزی وجود نداشت و نمایندگان مردم اکثر آ ریشه‌ی مردمی داشتند تا حزبی.

مشکل تقسیم قوا با احراز اکثریت قابل ملاحظه‌ی کرسی‌های پارلمانی توسط حزب واحدی ظهور مینماید. چنانچه در احراز قابل ملاحظه‌ی کرسی‌های پارلمانی توسط حزب بر سر اقتدار در دور دوم ریاست جمهوری ژاک شیراک در فرانسه ملاحظه می‌گردد:

اسم کمیسیون	مجموع نمایندگان	تعداد نمایندگان حزب بر سر اقتدار
کمیسیون امور کلتوری، فامیلی و اجتماعی	۱۴۴	۹۰
کمیسیون امور اقتصادی، محیط زیست و سرزمین	۱۴۲	۹۱
کمیسیون امور خارجی	۷۲	۴۲
کمیسیون دفاع ملی و قوت‌های نظامی	۷۰	۴۵
کمیسیون مالی، اقتصاد عمومی و پلان	۷۳	۴۶
کمیسیون قوانین اساسی، تقنینیه و اداره‌ی عامه‌ی جمهوری	۷۳	۴۵

در این حالت هر تصمیمی را که حکومت اتخاذ نماید از جانب پارلمان تائید و به منصفه‌ی اجرا قرار می‌گیرد. و کلاً و سناتوران که هر کدام اسناد تعهد حزبی را امضاً نموده اند، مطابق به منافع حزبی، به هر پروژه‌ی ایکه از جانب حکومت ارائه گردد رأی موافق داده و آنرا تصویب مینمایند.

بحث روی پروژه‌ها و پیشنهادات در مجالس پارلمانی فرانسه طوریست که در هنگام صحبت نماینده‌ی حزب مخالف و کلاًئیکه از رنگ سیاسی دیگر اند اصلاً به آن گوش نداده و با ایجاد هیاهو و سروصداها سایرین را نیز از شنیدن آنچه سخنران می‌خواهد به عنوان استدلال مبنی بر رد و یا تصویب یک پروژه ابراز نماید، محروم می‌سازند. در اخیر در مورد رأی گیری صورت می‌گیرد و بدون شک پیشنهاد حکومت که خود از اکثریت پارلمانی برخوردار است پذیرفته شده و تصویب می‌گردد. از جانب دیگر قانون اساسی و مقررات داخلی پارلمان به حکومت صلاحیت‌های بیشتر از سایر قوا را اعطا نموده است.

باید میان قدرت و حاکمیت تفکیک قایل شد. حاکمیت پذیرش تحمیل قدرت است. حاکمیت به قدرت اجازه میدهد در ساحة نفوذ آن عمل نماید. قدرتها میتوانند باهم مساوی باشند، در حالیکه حاکمیت‌ها هرگز باهم مساوی نبوده اند. در اجتماع واحدی میتواند چندین قدرت وجود داشته باشد، در حالیکه باوجود چندین حاکمیت اصلاً آن اجتماع واحد وجود نخواهد داشت.

در برنامه‌ی بزرگداشت از دهمین سالگرد درگذشت فرانسوا میتران رئیس جمهور قبلی فرانسه که از طریق شبکه‌ی دوم تیلویزیون آن کشور پخش شد یکی از دوستان نزدیک میتران ابراز نمود که روزی از رئیس جمهور قبلی در مورد سایر دوستان پرسیدم و او در جواب گفت که مقام ریاست جمهوری جانیست که هرگاه به آن رسیدی دیگر دوستی نخواهی داشت. این گفته بیانگر آنست که حاکمیت تاچه حدی روابط میان افراد را متأثر می‌سازد.

در تقسیم قوا باید رابطه میان حاکم و محکوم را در نظر داشت. حکومت به هر شکلی که ظاهر گردد، حاکم است و سایرین محکوم و در تقسیم قوا رابطه میان حاکم و محکوم مطرح است نه رابطه حاکم با حاکم. در صورت احراز قابل ملاحظه‌ی کرسی‌ها توسط حزب واحدی، طوریکه در فرانسه مشاهده میشود، تقسیم قوا ماهیت خویش را از دست داده رابطه میان حاکم و محکوم برقرار می‌گردد.

مونتسکیو می‌گوید «در هر دولت سه نوع قدرت موجود است: مقننه، اجرائیه، قضائیه. و اگر قدرت مقننه و قدرت اجرائیه در یک نفر یا یکدسته جمع گشت و همچنین اگر قدرت قضائیه از آندو قوه دیگر جدا نباشد، آزادی وجود خارجی نخواهد داشت.» د

در تقسیم قواء سه مرحله مختلف فعالیت ها و اجراءات (پلان، اجرا و بررسی) در سطح ملی مد توجه بوده است و تلاش صورت گرفته تا هر قوه به صورت جداگانه مورد مطالعه قرار داده شده و از استفاده های سوء بالوسیله عاملین آن جلوگیری به عمل آید. قوه تقنینیه در واقعیت حیثیت پلانگذار را دارد، قوه اجرائیه، چنانچه از نامش پیداست، مقام مجری در چوکات پلان ارائه شده از جانب مسئولین قانونگذار و قوه قضائیه حیثیت تفتیش امر انجام شده را دارد. این نوع تقسیمات در عموم فعالیت های اجتماعی به عمل آمده است، بدون آنکه ما بدان توجه نموده باشیم. تقسیم قواء نوع کنترول است؛ زیرا کنترول نیز به سه مرحله کنترول ابتدائی، کنترول جریانی و کنترول بعدی تقسیم میشود.

هر فعالیت هدفمند دارای سه بخش پلانگذاری، اجراءات و کنترول است و هر بخش مسئولین خاص خود را داراست؛ ولی در همه موارد نمیتوان از تفکیک قواء صحبت نمود؛ بلکه از تفکیک وظایف. تفکیک قواء زمانی مطرح میگردد که سؤال حاکمیت در میان باشد. بدون شک هدف از تفکیک قواء، تفکیک وظایف نیست، در حالیکه امروزه حزب برسراقتدار با اخذ اکثریت قابل ملاحظه بی از کرسی های پارلمانی به تحمیل قدرت حاکمه میپردازد و تفکیک قواء بیشتر شکل تفکیک وظایف را به خود اختیار نموده است.

قدرت اجرائیوی را که مونتسکیو از آن صحبت مینماید، شاه و اطرافیانش تمثیل مینمودند و پارلمان قدرت مردمی را که با قدرت حاکمه رابطه دیگری به غیر از رابطه حاکم با محکوم نداشتند. اگر پارلمان را شاه و اطرافیان اداره مینمودند در آن صورت تفکیک قواء اصلاً مطرح نبود.

شاه به خاطر اسمش که شاه خوانده میشود و یا اطرفیانش که بنام خانواده سلطنتی خوانده میشوند نه؛ بلکه بخاطر حاکمیت شان که آنها را از سایرین جدا مینماید در تفکیک قواء مورد توجه قرار داشتند.

حاکمیت سیاسی صلاحیت نیست که به اساس قرارداد اجتماعی به شخص و یا گروهی از اشخاص اعتماد میشود. حاکمیت سیاسی بیش از آنکه حق باشد مسئولیت است. همینکه شخصی و یا گروهی از اشخاص به اخذ قدرت حاکمه نایل آمد صفت حاکم را به خود میگیرند و از سایر افراد اجتماع جدا میشود. به همین علت قوه تقنینیه لازم پنداشته میشود تا مردم قدرت حاکمه را کنترول نمایند. شاید چنین گفته شود این مردم است که رئیس جمهور را از طریق آرای مستقیم انتخاب مینماید و به گروه سیاسی ایکه او در رأس آن قرار دارد اعتماد کامل داشته و آنها نمایندگان مردم اند. پس دلیلی وجود ندارد مبنی بر اینکه نفوذ حزب حاکم در پارلمان به مسأله تفکیک قواء لطمه وارد نماید.

اگر چنین تصویری وجود داشته باشد پس اصلاً به قوای تقنینیه و قضائیه ضرورتی نخواهد بود؛ زیرا رئیس جمهور نماینده مردم است و به نمایندگی از مردم عمل مینماید و یا اینکه دیگر از تفکیک قواء نمیتوان صحبت نمود بلکه فقط از تفکیک وظایف میشود حرف زد.

تقسیم وظایف، که یکی از وسایل نیل به هدف را تشکیل میدهد و کاملاً خصوصیت اجرائیوی دارد، در مؤسسات خصوصی و دولتی میتواند مطرح گردد؛ مگر تقسیم قدرت زمانی مطرح میگردد که موضوع کاملاً خصوصیت سیاسی کسب نماید. اثرات مفاد و مضار ناشی از فعالیت مؤسسه خصوصی متوجه فرد و یا افرادیست که در آن جهت سرمایه گذاری نموده اند؛ در حالیکه مفاد و مضار ناشی از فعالیت دولتی متوجه عموم مردم است و باید همه در آن طوری سهم باشند تا قدرت متمرکز را که به شخص واحدی اعتماد نموده اند بتوانند کنترول نمایند.

تقسیم قوا به ترتیب رایج امروزی زمانی از اعتبار برخوردار خواهد بود که همه مردم عضویت حزب واحدی را کسب نموده و در جهت نیل به آرمانهای آن صادقانه مبارزه نمایند.

امروز نماینده پارلمانی بیشتر به منافع حزبی می اندیشد تا واقعیتها؛ زیرا این حزب است که او را به کرسی رسانیده و به او امکان رسیدن به عالیترین پست دولتی را مهیا مینماید و او نمیتواند از منافع مشترک حزبی اش حتا در برابر واقعیت ها عدول ورزد. و نتیجه آنکه نماینده پارلمانی مردم به نماینده حزبی تبدیل میشود که با قدرت را کسب نموده و یا اینکه در شرف کسب قدرت است. جدائی میان مردم و نماینده آنها زمانی بروز مینماید که حزبی که نماینده عضویت آنها دارد قدرت حاکمه را در دست داشته باشد. اینجاست که نماینده بنا به خواست رئیس عمل مینماید تا رئیسین و یا حتا مؤکلینی که او را به صفت نماینده خویش انتخاب نموده اند. و بنا به همین دلیل است که اکثر آ از محبوبیت نمایندگان پارلمانی حزب برسراقتدار در انتخابات بعدی کاسته میشود. بناءً قدرت در همه حال حائلیست میان نمایندگان و مردمی که آنها را انتخاب نموده اند. از اینکه متصدیان امور دولتی عموماً اکثریت کرسیهای پارلمانی را در اختیار دارند، پارلمان بیشتر نماینده قدرت است تا آنکه قدرت بر او اعمال میشود.

از جانب دیگر رابطه جدیدیکه امروز میان قدرت و سرمایه ایجاد گردیده است، اراده انتخاب کنندگان را در رابطه به انتخاب نمایندگان شان متأثر ساخته است. مونتسکیو نیز تقسیم موازنه قدرت را تابع تقسیم موازنه ثروت و اموال

میدانست. اگر دیروز شاهان مطلق العنانی، بدون توجه به اراده مردم عمل مینمودند، امروزه موناک های پنهانی وجود دارند که در سخن به اراده افراد اهمیت میدهند مگر با وارد نمودن فشار از طریق نقشی که در تثبیت نرخ بیکاری و قدرت خرید دارند اراده های افراد را تحت اکراه قرار داده و نقش کلیدی را در تعیین حکومت امروز بازی مینمایند. این موناکهای پنهان مالکان سرمایه های بزرگ خصوصی اند که با سهولت تمام امکان تفویض، حفظ و سلب قدرت سیاسی را از ممثلین آن در خود می بینند. همین بازی و نقش سرمایه داران در تعیین ممثلین قدرت باعث شد تا نیروهای چپی و راستی به جانب مرکز تقرب یابند که نمونه آنرا در اروپای قبل از طرح پیشنهادی قانون اساسی اتحادیه اروپا ملاحظه مینمائیم. مگر ضیق فعالیت های اقتصادی و رأی منفی فرانسویان و هالندیها به قانون اساسی اروپا احساسات ناسیونالیستی را در این قاره برانگیخت و نیروهای راستی را دوباره از نقطه مرکز طوری به جانب راست متواری ساخت که نیروهای چپی خود را بیشتر در مرکز بافتند. اگر باکمی دقت به ارزشهاییکه نیروهای چپی و راستی اروپا در طول چندین دهه از آنها دفاع مینمایند توجه کنیم به این نتیجه میرسیم که آینده نیروهای چپی گذشته راستی ها بوده است.

احزاب سوسیالیست که اکثر نیروهای چپی اروپا را تشکیل میدهند، امروز اوضاع و شرایط اجتماعی ایرا به اروپائیان وعده میدهند که سالها قبل راستی ها از آن دفاع مینموده اند. این اقترب و انفصال از مرکز نتیجه اکراه سرمایه برارده هاست که بر توازن قدرت میان حاکم و محکوم صدمه وارد میکند.

حفظ توازن قدرت میان حاکم و محکوم از سه طریق ذیل ممکن است:

الف : قانون اساسی:

قوانین اساسی تدابیری را پیشبینی نمایند که تطبیق آن توازن قدرت میان حاکم و محکوم را ممکن سازد.

در قانون اساسی فیصدی کرسی های پارلمانی برای جناح برسر قدرت طوری باید محدود گردد که از مجموع فیصدی کرسیهای مخالفین آن جناح کمتر باشد. بدین مفهوم که حداقل اکثریت مطلق پارلمان در اختیار جناح های قرارگیرد که در تشکیل حکومت سهیم نیستند. بدینگونه لازم مینماید تا انتخابات پارلمانی بعد از انتخاب رئیس حکومت راه اندازی شود و قانون اساسی تاریخ دقیقی را برای هر دو انتخابات طوری تعیین نماید که میان هر دو تاریخ بیشتر از سه ماه فاصله زمانی نباشد.

ب : یکی از قوای اجرائیه و یا تقنینیه غیر حزبی باشد:

با وجود آنکه امروز معمول است که رؤسای حکومت، پس از احراز رسمی پست خویش، از ریاست و یا عضویت حزبیکه او را منحصبت نماینده خویش غرض اشتراک در مبارزات انتخاباتی معرفی نموده است استعفا میدهند؛ مگر طوریکه تجربه به اثبات رسانیده است، هیچیک از رؤسای حکومت نتوانسته و یا نخواسته اند علائق خویش را از حزب مربوطه قطع نمایند. اگر تمام وزارتتارها به اعضای حزب خویش نسپردند، هیچگاهی واقع نگردیده است که یکی از وزار های کلیدی را به افراد شایسته خارج از حلقه حزبی خویش واگذار نمایند. بناء میتوان گفت که حکومت همیشه رنگ حزبی خویش را داشته اند.

هرگاه حزبی با اکثریت کرسیهای پارلمانی در رأس قوه اجرائیه قرار میگیرد و اعضای کابینه را از جمله اعضای حزب خویش برمیگزیند و مطابق به قوانین اساسی پارلمان و یا رئیس جمهور اعضای قوای قضائیه را نیز تعیین مینماید، رابطه قوای متشکله دولت، رابطه حزبی را به خود اختیار نموده تفکیک قواء شکل تفکیک وظایف را به خود میگیرد. شاید ژان ژاک روسو اولین کسی بود که متوجه این مطلب شد؛ مگر طریقه پی را که برای رهائی از آن پیشنهاد مینمود غیر عملی بود. روسو مینوشت : «مقننه یک فرد انسان فوق العاده نیست در دولت و این شخص اگرچه حکومت را ایجاد میکند و لی نباید در دستگاه آن حکومت جا و مقامی داشته باشد. همانطوریکه زمامدار فرمانروائی بر مردم دارد ولی فرمانروائی بر قانون ندارد، مقننه نیز نباید قدرت فرمانروائی بر مردم داشته باشد.» د

بناء لازم می افتد تا یکی از قوای مقننه و یا اجرائیه غیر حزبی باشد تا فعالیت های یکدیگر را دقیقاً، خارج از چوکات منافع حزبی، بنا به مصلحت مردم کنترل نمایند و الی قوای سه گانه وظیفه و رسالت تائید اجرائت یکدیگر را دارند تا کنترل و نظارت.

برای درک بیشتر حزبی شدن قوای سه گانه لازم است تا حاکمیت را از سیاست جدا مطالعه کرد:

قدرت سیاسی زاده توانائی ها و استعداد رشدیابنده فرداست، یعنی قدرتیست که اساس آنرا فرد تشکیل داده است، در حالیکه حاکمیت تجمع قدرت جمعیتست که به شخص و یا گروهی از اشخاص اعتماد میشود. بناء جوانب حق بودن سیاست در مقایسه با حاکمیت بیشتر است و نتیجتاً میتوان گفت که سیاست حق و حاکمیت امتیاز است. حق ثابت است

و امتیاز متغیر. برداشت ما در رابطه به حق در مقام تعریف همیشه یکسان است، درحالیکه در رابطه به امتیاز چنین نیست. در امتیاز مقام تعریف وجود ندارد، بلکه عدم تفاوت میان انسانها در امتیاز همان حق در مقام تعریف است.

سیاست خود معلول قدرت است نه علت آن. سیاست با آنکه در ردیف علوم اجتماعی قرار دارد، همانقدریکه علوم اجتماعی از علوم تجربی فرق دارند به همان اندازه سیاست از سایر بخش های علوم اجتماعی متفاوت است.

تاریخ، ادبیات، زبان و سایر علوم اجتماعی قابلیت اندوختن را دارند، در حالیکه سیاست اندوختنی نیست. زیرا سیاست از مطالعه دقیق عوامل متغیر ناشی میشود، تاریخ می آفریند و بر ادبیات تأثیر میافکند. بناءً سیاست امر عقلی است نه حافظوی محض که بتوان آنرا اندوخت. سیاست بکارگیری شیوه های مختلف است در برابر عوامل متغیر. سیاست علم نیست، بلکه بکارگیری علم است. امروزه حفظ داده های کامپیوتر ثابت نمود که اندوختن معلومات دانش نیست. علم از آنچه که به دیگران قابل انتقال است از سیاست جدا میشود. زیرا سیاست همچون عقل قابل انتقال نیست، بلکه عقل با افراد بشری زاده میشود و امریست کاملاً ذاتی. عقل با توسل به سایر علوم چه اجتماعی و چه تجربی انکشاف می یابد و شیوه های مناسب به کارگیری آنها را به انسان دیکته مینماید.

قدرت حاکمه قدرتیست اکتسابی؛ مگر سیاست خود اکتسابی نیست. سیاست دانستن عمل و پیامد های عمل است، در حالیکه قدرت امکان عمل است. معلومات وسیله دانش است و دانش تحلیل دقیق معلومات. علم کشف است و دانش مخترع و از آنجائیکه دانش خود قدرت تحلیل است، بناءً سیاست زاده قدرت است ولی نه قدرت سیاسی، بلکه قدرت عقلی؛ زیرا قدرت عقل برخلاف قدرت سیاسی اکتسابی نیست.

ژان ژاک روسو میگوید: «... حق حاکمیت عبارت است از اجرای اراده عامه. سورن یا حاکم موجودی است دسته جمعی و بهم پیوسته (کولکتیف) و این کولکتیویته یا بهم بستگی، خاصیت اصلی سورن است. لذا حاکمیت قابل تقسیم و انتقال نیست. قدرت یا نیرو قابل انتقال است ولی اراده، قابل انتقال نیست و چون حق حاکمیت عبارت از اراده عامه است لذا قابل انتقال نمیشود... در اکثر کشورهای جهان معاصر یا اراده عامه وجود ندارد و یا اگر بالفرض وجود داشته باشد دوام ندارد». د

این عدم ثبات از خصوصیت امتیازی حاکمیت ناشی میشود. گروهی از افراد اراده خود را به شخص و یا گروهی از اشخاص که از میان خود آنها برخاسته اند، اعتماد مینمایند ولی پس از چندی متوجه میشوند آن فرد و یا گروهی از افرادی را که از میان خویش برگزیده و اراده خویش را به آن اعتماد نموده اند خود خصوصیت حاکم را اختیار نموده و از آنها فاصله اختیار نموده است.

بناءً حاکم نباید در اجراءات خویش حتا جهت مشترک حزبی را بر سرنوشت مشترک ترجیح دهد. تجربه حکومت ایدئولوژیک نشان داده است که جستجوی نقاط افتراق، حاکمیت را به انزوا میکشاند و انزوا درجهان امروزی که برپایه تبادلالات استوار است زوال آفرین است. اجرای هرسیاستی توسط قدرت حاکمه که بر مبنای تمیز گروهی از گروه دیگری استوار باشد، محکوم به شکست است.

ژان ژاک روسو مینوشت: «... هر زمان که اتباع کشوری منافع شخصی یا حزبی را مافوق اراده عمومی قرار دادند، آن دولت و کشور ساقط میشود یادچار تشنج و اضطراب داخلی میگردد و یادر تحت فشار خارجی قرار میگردد». د

ج : ایجاد شورای ناظر :

در جمهوری فرانسه، رئیس جمهور اجازه حضور در مجلس پارلمان را ندارد، این تصمیم در زمان ریاست جمهوری آدولف تی پر طی سالهای ۱۸۷۱-۱۸۷۳ اتخاذ شد. پارلمان فرانسه تا آن زمان به رئیس قوه اجرائیه (رئیس جمهور) اجازه ورود به محوطه پارلمان و دفاع از پروژه های مطروحه اش را در برابر نمایندگان پارلمان میداد، مگر پس از آنکه اعضای پارلمان خود را در برابر استدلالات آقای آدولف تی پر در دفاع از پروژه هایش ناتوان احساس نمودند، تصمیم گرفته شد تا منبعده به رئیس جمهور اجازه ورود به پارلمان داده نشود.

پارلمان یعنی جائیکه در آن مسایل را از طریق صحبت و سخن گفتن حل و فصل مینمایند. گریز از استدلال رئیس حکومت، ولو هر قدر نطق و سخنور هم باشد، پارلمان را زیر سؤال قرار میدهد.

در مباحث پارلمانی عموماً بالای مسایلی صحبت میشود که ارزش حیاتی برای یک ملت دارند. تصامیم اتخاذ شده در اینگونه مجالس، به همان اندازه که میتواند برای یک ملت خوشبختی بیافریند، به همان اندازه میتواند بدبختی و مشکلات خلق نماید.

هدف از ایجاد شورای ناظر جلوگیری از تصامیمیست که عواقب ناگوار را برای یک ملت به ارمغان خواهد آورد.

هرچند ایجاد چنین شورایی اندکی بانظریات افلاطون و ارسطو (حکومت فلاسفه) و ژان ژاک روسو (مقننه یک فرد انسان فوق العاده و بدون مقام در دولت) نزدیکی دارد مگر عین آن نیست.

در اکثر کشورها نهادها و اداراتی وجود دارند که مصوبات قوه مقننه را در مطابقت باقانون اساسی تحلیل و بررسی مینمایند و در صورت تناقض مصوبات قوه مقننه باحکام قانون اساسی موضوع را دوباره به پارلمان ارجاع مینمایند. در جمهوری فرانسه نهادی بنام شورای قانون اساسی وجود دارد که از جمله رؤسای جمهور سابق و برجسته ترین شخصیت های حقوقی و اجتماعی آنکشور ترکیب یافته است. قانون اساسی ایران نیز شورایی را پیشبینی نموده است که صلاحیت بررسی فیصله ها و تصامیم آخذه از جانب پارلمان آنکشور را دارد و اعضای آن از جمله شخصیت های برجسته دینی انتخاب گردیده اند تا باشد مسایل را بااصول اساسی اسلام وفق دهند.

در رابطه به تصامیمی که به سرنوشت ملتها ارتباط میگیرند نباید براساس معیار اکثریت و اقلیت؛ بلکه متکی به حقانیت ها باید عمل نمود. ازاینکه وکلا و سناتوران از مناطق خاصی، بنا به نفوذ احزاب خود در آن مناطق انتخاب میشوند، بناءً در صورتیکه لازم افتد تا خود را از چوکات منافع حزبی رهائی بخشند، در حلقه منافع منطقه ای که از آن نمایندگی مینمایند گیر می آیند و حقایق قربانی منافع میشوند. تاریخ شاهد است که اکثر دانشمندان با بیان حقیقتی در موارد خاصی که با ذهنیت عامه سازکار نبوده است، قربانی اکثریت نادان شده اند.

بناءً بهتر به نظر می آید تا قانون اساسی تأسیس شورایی متشکل از نخبه ترین افراد در ساحات مختلف اقتصادی، سیاسی، حقوقی، فرهنگی...راکه عضویت هیچ جریان سیاسی را نداشته و از طریق رأی گیری آزاد و مستقیم، با پیشبینی شرایط کاندیداتوری، پیشبینی نماید. باتشکیل چنین شورایی که از جمله افراد شایسته و غیر وابسته به احزاب تشکیل میگردد میتوان قدرت حاکمه و حزبی را باقدرت تعقل و بادید ملی نسبت به مسایل مهار نمود. وظیفه این شورا تحلیل پروژه ها و قوانینی که به تصویب پارلمان رسیده و یا عرض تصویب به آنجا فرستاده خواهد شد، باشد. صلاحیت این شورا فقط در توضیح مستدل عواقب ناشی از تطبیق پروژه های قانون خلاصه شود و پارلمان از هر نوع الزام در پیروی از توضیحات واصله از جانب شورای ناظر آزاد باشد؛ مگر در صورت بروز مشکلات ناشی از تطبیق آنعه پروژه های قانون که شورای ناظر قبلاً آنرا توضیح و پیشبینی نموده است، نمایندگانی که برای پروژه مربوطه، باوجود توضیحات شورای ناظر، رأی مثبت داده اند، از طریق رسانه های جمعی معرفی و نزد مؤکلین خویش جوابگو باشند. در صورت اشتباهات سنگین مورد پیگرد قانونی قرار گیرند.

برخورد منافع گروهی و حزبی با منافع مشترک و ملی و دفاع از منافع گروهی را در پارلمان اروپا به خوبی میتوان ملاحظه نمود. تعداد نمایندگان کشورهای عضو درپارلمان اروپا به تناسب نفوس هرکشور تعیین میگردد. یعنی آنعه کشورهای عضو که بیشترین نفوس را دارند، بیشترین نماینده را به پارلمان میفرستند. این تناسب میان نفوس و تعداد نماینده در پارلمان اتحادیه یکی از عوامل عدم پذیرش ترکیه در آن اتحادیه به شمار میرود. زیرا در صورت پذیرش ترکیه در اتحادیه، این کشور منحصت عضو پرنفوس، بیشترین نماینده را به پارلمان اروپا خواهد فرستاد. تعداد نمایندگان براتخاذ تصامیم اثر خواهد گذاشت و ترکیه با تأکید براصل توسعه متوازن که دراسناد حقوقی اتحادیه گنجانیده شده است، بیشترین مساعدتها را جهت توسعه، الی ایجاد توازن میان ترکیه و سایر اعضا، به خود جلب خواهد نمود. آلمان، انگلستان، فرانسه و ایتالیا باوجود جمعیت قابل ملاحظه، باتوجه به اقتصاد بالایی که دارند تادیرزمانی باید بار رشد متوازن را حمل نمایند. اینجاست که عضویت دراتحادیه اروپا بیشتر به نفع ترکیه و ضرر کشورهای اروپائی تمام خواهد شد. بنابراین، صرفنظر از سایر موضوعات؛ چون فرهنگی، مذهبی، و... درخواست ترکیه برای عضویت دراتحادیه اروپا بی نتیجه مانده است. منطق عدم پذیرش ترکیه در جلوگیری از ائتلاف احتمالی حقوق ملتهای مختلف اروپا دربرابر منافع ملی - کشوری براساس معیار اکثریت نهفته است. زیرا ترکیه، براساس معیار فعلی، کرسی های بیشتری را در پارلمان اروپائی احراز و عموم تصامیم را، باتوجه به اصل توسعه متوازن و مشکلات فراوانی که ترکیه در تناسب با سایر کشورهای عضو دارد، به منفعت خویش اخذ نموده مشکلات فراوانی را درسطح اتحادیه خلق خواهد نمود.

ایجاد شورایی متشکل از یک یک نماینده از جمله نخبگان هرکشور عضو یگانه راه برون رفت از بن بست شمولیت ترکیه دراتحادیه خواهد بود. شورایی که مصوبات پارلمان اروپائی و طرح های ارسالی به آن مرجع را بادید قاره ای و انسانی نسبت به مسایل مطالعه و تحلیل نماید.

درسطح ملی نیز باید تدابیری را عرض جلوگیری از رجحان منافع حزبی و گروهی برمنافع ملی پیشبینی نمود. در قسمت توسعه متوازن اقتصادی - اجتماعی باید به مؤکلین و ملت ها فهماند که توسعه، برخلاف انقلابی که لینین شروع آنرا از دهات و ختم آنرا درشهرهای بزرگ میدانست، ازمرکز شهرهای بزرگ آغاز وبه جانب دهات حرکت میکند.

برای انتخاب شایسته ترینها در شورای ناظر و جلوگیری از راهیابی افراد غیر متخصص در آن ایجاب مینماید تا انجمن هایی چون انجمن حقوقدانان، اقتصاد دانان و انجمن مسئولین امور تعلیم و تربیه ایجاد و شایسته ترین اعضای خود را، پس از انتخاب بر اساس معیار هایی چون عدم سابقه عضویت در احزاب سیاسی، تألیفات، ابتکارات ... و بینش ملی نسبت به مسایل، به شورای ناظر معرفی دارند.

تنها رجوع به آراء برد حق را تضمین نمیتواند:

در تیلوژیون فرانسه، در روزهای تعطیل هفته برنامه یی بنام بهترین ضعیف به نشر میرسد، این برنامه در دید سطحی بیشتر تقریحی به نظر میاید، مگر از دید عمیق تر این برنامه حامل پیامیست سیاسی و اجتماعی. در این برنامه عده یی (ده تن؟) از افراد در برابر گرداننده برنامه که از هرکدام سوالاتی را طرح مینماید، قرار میگیرند. پس از هروقفه زمانی از اشتراک کنندگان تقاضا میشود تا ضعیف ترین اشتراک کننده را از جمع خویش برگزینند. اشتراک کننده یی که مطابق آراء ضعیفترین فرد شناخته شد از ادامه بازی محروم و به همین ترتیب برنامه تازمانیکه دو اشتراک کننده باقی ماند ادامه می یابد. گرداننده برنامه دلیل رأی مبنی بر ضعف اشتراک کننده ایراکه از صحنه خارج میشود از رأی دهندگان جویا میشود؛ زیرا اکثرأ قویترین ها از بازی اخراج میشوند. رأی دهندگان دلیل رأی خود را عدم توان مقابله باقویتر از خود در مرحله نهائی توجیه مینمایند و بدینگونه اکثرأ دوتن از ضعیفترین ها در اخیر برای کسب جایزه در برابر هم قرار میگیرند. این مطلب مبین آنست که :

- منفعت حق نه بلکه امتیاز است.

- رجوع به اکثریت آراء متضمن حق نیست.

برای کمرنگ نمودن منافع حزبی و گروهی در برابر منافع ملی میشود برای اعضای حکومت و قوه مقننه صرف یکبار حق کاندید و احراز پست های متذکره را پیشبینی نمود تا این منتخبین با دفاع از منافع حزبی و گروهی در دوران ماموریت رسمی خویش، انتخاب و یا انتصاب مجدد خویش را بیمه ننمایند.

هرگاه چنین تصور شود که جستجوی منفعت و یا حق منتج به اتلاف حق دیگری میشود باید چاره یی جستجو و تدابیری را پیشبینی نمود تا از اتلاف حق جلوگیری به عمل آید. این خصوصیت حقوق موضوعه است که استفاده از هرحق را مشروط به عدم اتلاف حقوق دیگران میکند. مشروطیت حق به عدم اتلاف حقوق سایرین اصلیت که در عموم ساحات اعم از سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مد توجه قرار دارد.

در رابطه به مصوبات پارلمان که به اساس رجوع به آراء صورت میگیرد، بالاخره باید مرجعی باشد تا مصوبات متذکره را از دید حقانیت آنها تحلیل و ارزیابی نماید تا استفاده از حقی موجب اتلاف حقوق دیگران نشود.

جبران اشتباهات بزرگ نباید در عدم انتخاب مجدد خلاصه شود.

پایان